

# نقد و بررسی کتاب

محمد استعلامی

هربرت دبلیو. میسن

حلاج

مجموعه تصوف و عرفان (۲)\*

مترجم: دکتر مجدالدین کیوانی

نشر مرکز، تهران ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ ش.

در آغاز این ترجمه، دکتر مجدالدین کیوانی ما را آگاه می‌کند که آقای میسن شاگرد محقق نامدار فرانسوی لویی ماسینیون بوده، خود نیز سالیانی در احوال و آثار حلاج تحقیق می‌کرده، رساله معروف ماسینیون *The Passion of al-Hallaj* را از فرانسه به انگلیسی ترجمه کرده، و خود نیز تألیف محققانه‌ای به عنوان «مرگ حلاج» (*The Death of al-Hallaj*) دارد که در کتاب حاضر نیز از آن استفاده شده است. در معرفی کتاب حلاج آقای میسن، باز برگرفتن عباراتی از پیشگفتار مترجم کار ما را آسان می‌کند:

«با این که کتاب الحلاج (*al-Hallaj*) پژوهشی تحلیلی و موشکافانه است، عموماً نثری نیمه فنی - نیمه شاعرانه دارد... نثر میسن به نظر من [مترجم] با نوع مطالبی که عرضه

\* در شماره پانزدهم ایران شناسی، این مجموعه را به طور کلی (ترجمه کتابهای Curzon Sufi Series)، و نخستین کتاب آن را با تفصیل معرفی کردم. اکنون از یک کتاب دیگر این مجموعه، حلاج، که انتشار یافته است، سخن می‌گویم و در شماره‌های بعد از سه کتاب دیگر.

کرده، همه جا همخوانی ندارد. در سخنان صوفیه که تابع حال اند، واردات قلبی لحظه ای، تلون، نمادین گویی، تضاد نمایی و پست و بلند زیاد است. این خصوصیات به حد کافی درک مطالب را دشوار می کند و... طرح این سخنان توسط یک نویسنده به زبانی مجازی و سبکی ادیبانه، می تواند بر مشکل درک مطلب بیفزاید...» (مقدمه مترجم، ص ۷). به نظر می رسد طبع و سبک شاعرانه، یا کشش وی [مؤلف کتاب] به شاعرانه سخن گفتن، سبب گردیده که نثر کتابش آن روانی و سهولتی را که چنین اثری می توانست - و بهتر بود که - داشته باشد، نداشته باشد... (مقدمه مترجم، ص ۸).

دوستانی که اصل کتاب آقای میسن را دیده باشند، می دانند که این توضیح مترجم - هرچند برای خواننده فارسی زبان ضرورت ندارد - حاکی از کار سنگینی ست که وی برای انتقال این صد صفحه مطلب به زبان فارسی بر دوش گرفته، و کتابی پیچیده و ادیبانه را به زبانی روشن و مفهوم به دست خواننده خود داده است. با این حال در این کتاب، نثر ترجمه هم از چهار کتاب دیگر این مجموعه که دیده ام، سنگین تر و در واقع از شیوه نگارشهای میسن متأثر است، و درازی جمله ها و عبارات معترضه و حاشیه ای، از اصل به ترجمه نیز راه یافته است.

نکته ای که درباره این کتاب نباید ناگفته بماند، دقتی ست که مؤلف در بیان مطالب خود دارد، او حلاج را جدا از روایات و راست و دروغ آنها، به عنوان یک مسلمان معتقد می نگرد که «ریشه مفاسد جامعه را به وضوح در آزمندی انسانها و خیانت به آرمانهای دینی و بشر دوستانه می دید» (ص ۱۰). در اشاره به گوشه های روشن سرگذشت حلاج، او را «حسین بن منصور ایرانی تبار عربی گوی عربی نویسنده» می گوید، و مانند بعضی از دوستان، حلاج را به دلیل زبان آثارش، عرب نمی بیند. در فصل اول کتاب - واقعیات زندگی حلاج و موضوع نابودی - همه معلوماتی را که درباره ولادت و خانواده و تحصیلات او به تأیید منابع معتبر متکی ست بیان می کند، و ارتباط حلاج را با مشایخ صوفیه قرن سوم، و با درگیریهای میان فرقه های سنی و شیعی در بصره و بغداد پیش می کشد، و از این واقعیت سخن می گوید که حلاج در برابر مشایخ صوفیه و متشرعان قرار گرفته بود، و در هر دو گروه فریب و ریاکاری می دید، و رشادت و صراحت لهجه او بسیاری از آنها را نگران رسوایی خویش می کرد، و از سوی دیگر همان رشادت و صراحت مریدان و معتقدان حلاج را می افزود و موجب رشک و کینه ای می شد که «به آماده ساختن صحنه برای شهادت حلاج کمک می کرد» (ص ۱۹). و همین مریدان بودند که مراد خود را برتر از دیگر مشایخ می دیدند، و در گرد او افسانه های کراماتی را می ساختند که او خود نه مدعی آن

کرامات بود و نه نیازی به آن داشت. در همین فصل اول، مؤلف از سفرهای متعدد حلاج به ماوراءالنهر و خراسان و هند سخن می گوید، و آمیخته ای از روایات کتب صوفیه را درباره او و سفرهایش و مقدمات محاکمه و اعدامش می آورد که منبع همه آن روایات کتابهایی چون طبقات الصوفیه، کشف المحجوب و تذکرة الاولیاء است و جزئیات روایات رد یا تأیید قطعی ندارد. با این حال، این گفتار در مجموع واقعیت‌های زندگی حلاج و حال و هوای زمانه او را پیش چشم می آورد، و همراه با آن، آنچه را در درون این عاشق حقیقت جریان دارد، به خوبی نشان می دهد: در یکی از آخرین نوشته های حلاج طاسین الازل «ابلیس را می بینیم که از خود به عنوان موحدی مخلص دفاع می کند، و با خودداری از گزاردن سجده در برابر مخلوق.... تعالی و تفوق خدا را به ثبوت می رساند.... در سخنان حدیث نفس گونه حلاج، ابلیس نماینده مرز متافیزیکی یا روحانی غرور و جسارت این عارف است (ص ۳۲). ابلیس به مانند یک مانوی ثوگنوسی شیعی، شاهدی منفی بر وحدت خداوندی است که وی اعتراف می کند فقط به او عشق می ورزد...» (ص ۳۳).

در گفتار دوم، مؤلف حلاج را در ادبیات صوفیانه قرون بعد نشان می دهد و از «ظهور مجدد حیات روحانی حلاج و تاثیر مکرر آن» سخن می گوید، و توجه دارد که آنچه در قرون بعد به عنوان سرگذشت حلاج در آثار صوفیه آمده «افسانه آمیز است» (ص ۴۴ و ۴۵). اما با وجود این حالت افسانه ای و اسطوره ای، «برای عامه مردم قدرت اسطوره ای حلاج و افسانه زندگی او در قالب دل تسلیهایی ظاهر می شود که با گفتن و بازگفتن مصائب او حاصل می گردد: دل تسلی به قربانیان بی عدالتی یا بیماری، دل تسلی به مازنان در حال وضع حمل یا زنان نازایی که آرزو دارند قدیس عاشقی مانند حلاج به دنیا آورند» (ص ۴۶). در همین گفتار، آقای میسن به این نکته می پردازد که جامعه اسلامی در قرن سوم و چهارم هجری از نظر «زرق و برق فرهنگی، ادب و فرهیختگی، دانش و کاردانی....» جامعه پیشرفته ای بوده، و اعدام فجیع حلاج «ضربه ماندگاری به تمدن بشری» وارد آورده است، و «تصور این که ایمان در هر جامعه متمدنی به چنین عاقبتی بینجامد، موی بر اندام راست می کند» (ص ۴۷ و ۴۸). در پایان گفتار دوم کتاب، سخن از ابن تیمیه عالم سنت گرای فرقه حنبلی است که در قرن هشتم هجری «خاطره حلاج را، با شدتی تمام دستخوش شکنجه قرار می دهد» و می گوید که «حلاج عادلانه محکوم شد... زیرا مُصر در گناه بود» و چون اسرار حق را فاش کرد، باید کشته می شد (ص ۵۹ و ۶۰).

گفتار سوم کتاب درباره «همه نگری» حلاج است که سفرهای دور و دراز، حشر و نشر او با پیروان مذاهب مختلف، و داشتن هوادارانی در میان مردم غیر مسلمان، بهانه ای برای

محکومیت او از جانب متشرعان بوده است. «حلاج ضمن این که عامل به شعائر خاص اسلام بود، در همه سطوح یک همه نگر و کل گرا بود، و باطناً عقیده داشت که رسول الله نیز چنین بوده است» (ص ۶۲).

در گفتار چهارم کتاب، سخن از «بی همانندی» حلاج است و این که آیا او راستی شخصیتی «بی همانند» است؟ مؤلف معتقد است که «حلاج در عرفان اسلامی تنها کسی نیست که عاشق اتحاد با خداست یا تعالیم او متوجه چنین هدفی ست». در مشرب توحید «الگو برای تصعید یا ارتقای کامل نفس» پیامبر است، و پس از او با یزید مقدم بر حلاج است مردی که «شطحیات او طلیعة شطحیات حلاج» بوده است. امتیاز حلاج یا به تعبیر مؤلف «ابتکار مهلک حلاج، این بود که در مقام یک مؤمن راستین و مسلمان پارسا، اسرار را برملا کرد...»\* (ص ۷۲ تا ۷۵).

گفتار پنجم کتاب «مروری دیگر» است بر این که حلاج بالاخره که بوده و جایگاه او در عرفان اسلامی چیست؟ و مؤلف به آن گوشه های روایات زندگی حلاج برمی گردد که با منابع تاریخی هماهنگ است. در واقع این بخش کتاب خلاصه قابل اعتماد یا قابل قبولی از سرگذشت حلاج است.

در پایان، مؤلف برداشتها و بازآفرینهای ظریف و شاعرانه خود را از سخنان و اندیشه های حلاج، به صورت پیوستی با کتاب خود همراه می کند، و به دنبال آن صورت مآخذ کار خود را پیش چشم خواننده می گذارد، و این صورت مآخذ نشان می دهد که رساله به ظاهر کوچک او ثمره کاری بزرگ و طولانی ست.

\* در بسیاری از منابع صوفیانه نیز سخن از همین است که «جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد». عطار نیز در تذکرة الاولیاء از قول شبلی می گوید: قیامت را به خواب دیدم و خطاب از حق شنیدم که این از آن باوی کردم که سر ما با غیر ما در میان نهاد».